

شهید غلامرضا بوستانی مطلق



ازتبار علی
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

اسماعیل	نام پدر
۱۳۴۴/۱۱/۰۱	تاریخ تولد
بوشهر - دشتستان	محل تولد
۱۳۶۴/۰۷/۲۱	تاریخ شهادت
خلیج فارس	محل شهادت
رزمنده	مسئولیت
سرباز دریایی ارتش	نوع عضویت
—	شغل
سوم راهنمایی	تحصیلات
برازجان	مدفن

زندگینامه

زندگینامه شهید

چهار سال از ازدواج اسماعیل و شهربانو می گذشت ولی چراغ خانه اشان سوت و کور بود. زندگی ساده و محقر آنها، جز وجود فرزندی دوست داشتنی و کاکل زری چیزی کم نداشت. زندگی پر محبت و صمیمی آنها که با عشق بنا شده بود، در انتظار قدوم فرزند، بی تاب نشان می داد. اسماعیل سال های آغاز خدمت درجه داری اش را در ژاندارمری سابقه (نیروی انتظامی) می گذراند. هر سختی و مشقتی که لازمه ی شغل مرز داری از سواحل و سرحدات کشور بود، را با جان و دل قبول می کرد تا بلکه اسباب و وسایل راحتی خانواده را فراهم کند. او دیگر بیش از هر زمان دیگر، تقلا ی بچه دار شدن داشت. همسر که اشتیاق شوهر را می دانست به هر دری زده، ولی نتیجه ای نگرفته بود. تا اینکه حاجت خود را به درگاه خاندان کریمه ی اهل بیت عرض نمود. انگوی دستش را نذر امام رضا (ع) کرد تا آقا فرزندی به او عنایت کند. دعای او مستجاب شد و پس از چندی فرزند عزیزشان، درست در روز اول فروردین سال ۱۳۴۴ چشم به جهان گشود. به شکرانه این موهبت خواستند که پسرشان همیشه «غلام» رضا باشد. لذا نام غلامرضا را بروی گزیدند. و سعی و اهتمام خود را برای هر چه بهتر کردن و پرورش او به کار بستند.

غلامرضا به تدریج بزرگ تر می شد و در دامن پرمهر و محبت پدر رموز انسانیت و شرف دینداری را می آموخت او قبل از شش سالگی پای به مسجد گشود و با خانه خدا انس و الفتی دیرینه آغاز کرد. با ورود به سن شش سالگی در دبستان شهید جاوید کازرونی ثبت نام نمود و تحصیلات خود را با شور و شوق آغاز نمود.

پس از پایان موفقیت آمیز دوره ابتدایی، وارد مدرسه راهنمایی شهید رجایی گردید. پس از اخذ مدرک قبولی سوم راهنمایی ترک تحصیل نمود و از آنجا که علاقه شدیدی به یادگیری امور فنی و مکانیکی داشت به فراگیری آن روی آورد. در ابتدا به شاگردی پرداخت ولی از آن جا که استعداد و علاقه زیادی به این کار داشت، به سرعت پیشرفت نمود. به طوری که در اندک زمانی به استاد کاری ماهر تبدیل شد. غلامرضا دیگر می توانست روی پای خود بایستد و درآمدی داشته باشد. جسم و روح او در کوره ی حوادث روزگار چون پولاد، آبدیده می شد تا اینکه به خدمت مقدس سربازی فراخوانده شد.

در تاریخ ۱۸/۷/۱۳۶۳ راهی پادگان آموزشی سیرجان شد و پس از پایان آموزش به شهر آمد تا در پایگاه دوم دریایی بوشهر خدمت مقدس سربازی را بگذراند. غلامرضا با شجاعت بالا و ایمان شگرف خود، اهل میدان عمل و رزم بود. در جواب دوستانی که به او پیشنهاد نگهبانی دادن در پایگاه را می دادند با کمال دلیری و شهامت پاسخ می داد: خون من که از خون دیگر برادران رنگین تر نیست. همیشه همراه دسته های شناور ماموریت های پر مخاطره را با جان و دل قبول می کرد. فرمانده اش نقل می کند: من به شهید بوستانی می گفتم تازه از ماموریت آمده ای، کمی استراحت کن بعد در ماموریت بعدی با بچه ها برو. ولی ایشان می گفت: نه من این جا نمی مانم و باید به ماموریت بروم. دفعه ی آخر که تصمیم گرفته بودم، یک نفر را به جایش به ماموریت بفرستم، او قبول نکرد و با اصرار مرا قانع کرد تا خودش به ماموریت اعزام شود. در همان ماموریت مورخ ۲۰/۷/۱۳۶۴ به سکوهای نفتی، آب های گرم و نیلگون خلیج فارس را با خون خود رنگین نمود و در طرفه العینی از فرش به عرش پرگشود و در جرگه «عندربهم یرزقون» در آمد.

بیکر مطهرش در میان اندوه شدید دوستان و آشنایان و بر فراز شانه های مردم نجیب و قدرشناس برازجان تا بهشت سجاد تشییع و به خاک سپرده شد تا مزارش زیارتگاه عاشقان باشد.

بر فرس تند رو هر که تو را دید گفت

برگ گل سرخ را باد کجای برد ؟

وصیت نامه

اینجانب غلامرضا بوستانی مطلق فرزند اسماعیل در بهترین حالات و در حالی که لباس مقدس سربازی را پوشیده ام و راهی نبرد با دیوشتان بعثی هستم وصیت نامه ام را آغاز می کنم:

«ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا كأنهم بنيان مرصوص».

خداوند آنان را که در راهش قتال می کنند و همچون ستون های سرب ایستاده اند دوست می دارد. با تقدیم سلام به پیشگاه مبارک حضرت ولی عصر (عج) و عرض ارادت خدمت نائب بر حقش حضرت امام روح الله و سلام خدمت شما امت قهرمان و شهید پرور ایران. وصیتم را که زبان گویای درونم می باشد آغاز می کنم. حال توفیق یافته ام لباس پرافتخار سربازی و ایثار را بر تن کنم و در صف جندالله جهت ایجاد حکومت بقیه الله قیام خود را آغاز کنم. و حال که خود را محافظی از محافظان اسلام و قرآن بر آبهای خون رنگ خلیج فارس می بینم، از صمیم قلب آماده ام تا جان ناقابل خویش را تقدیم این راه خدایی نمایم. من کوچک تر از آنم که برای شما مردم بیدار و مقاوم و ایثارگر سخنی داشته باشم. خداوندا! توفیقی عنایت فرما تا با در آغوش گرفتن شهادت، با خونم وصیت کرده باشم. خون را شهید می دهد تا ننگ ذلت را بشوید و شما پیام رسان خوبی برای شهدا باشید، و به تمام انسانها در همه ی زمان ها و مکان ها اعلام کنید، ما جز برای اعتلای دین حق که همانا اسلام است قیام نکرده ایم و تا آخر ایستاده ایم. به آشنایانمان به آنان که چند صباحی در بینشان بوده ام عرض می کنم بگوش باشید از کاروان حق جویان راهیان گوی دوست و زائران ابا عبدالله (ع) عقب نمانید، دل به دنیا که زندان روح است نبندید که انسان را زبون و ترسو می کند. نگذارید خون شهدا، سرخی اش با دسیسه های دشمن از دست برود. به این موج توان ببخشید تا کاخ ظلم را در طول تاریخ ویران سازد. اما شما پدر و مادر مهربان، شما که هستی خویش و عمر خود را برای پرورش من صرف نمودید، شرمنده ام که نتوانستم برای شما خدمتی کرده باشم، مادرم! امیدوارم نزد فاطمه الزهرا (س) سربلند باشی و تو پدرم! فردای قیامت جوابگوی حسین (ع) باشی، از شما خواهش می کنم در سوگم بلند گریه نکنید که دشمن صدایتان را بشنود، با صبر و تحمل خود، گوینده تر از خونم بر دهان یاوه گویان، مشتی محکم بگویند، برادر کوچکم را در قالب دستورات اسلام تربیت کنید و از او پاسداری برای اسلام بسازید. و تو ای خواهرم! با حفظ حجابت زینب گونه عمل کن. از مال دنیا چیزی ندارم که وصیتی کنم و شما نیز خود را در این بد گرفتار نسازید. خداوند شما را از حق جویان و حق گویان قرار دهد و موفق بدارد! تایاد شهدا را برای همیشه زنده نگهدارید.

والسلام علیکم و رحمت الله بر کاته

غلامرضا بوستانی مطلق



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران